

اصفهان



عروس بسیار بلا دیده و زجر کشیده صد داماد



سید محمد علی جمال زاده

- ۳ -

در بیان مقدمات بلاهائی که بر سر اصفهان آمد

نکته

عموماً وقتی صحبت از انقراض سلسلهٔ سلاطین صفوی بمیان میآید چون انقراض و انحطاط در زمان شاه سلطانحسین و با شخص او انجام یافت علت و سبب اصلی را شخص او معرفی مینمایند در صورتی که اگر با دقت و تعمق بیشتری بنگریم خواهیم دید که از همان تاریخی که شاه اسماعیل اول تأسیس سلطنت صفویان را نمود و این نهال بسیار نیرومند را بدست توانای خود در خاک نشاند در تنهٔ آن نهال کرمهائی در نشو و نما بودند که رفته رفته در طی زمانی متجاوز از دو قرن شیرهٔ آن درخت را از داخل مکیدند و جسم و بدنهٔ اش را جویدند بطوری که در زمان شاه سلطانحسین دیگر مانند چوب موریان خورده جز ظاهری فریب دهنده چیزی از آن باقی نمانده بود .
ما در تاریخ میخوانیم که وقتی مؤسس عظیم الشان سلسلهٔ صفویه یعنی

شاه اسماعیل اول در صدد برآمد که مذهب تشیع را مذهب رسمی ایران سازد این اقدام او حتی برخی از علمای شهر تبریز را که شیعه بودند سخت نگران ساخت و نزد وی رفتند و گفتند قربانت شویم ، دوستان سیمد هزار خلق که در تبریز است چهار دانگ آن همه سنی هستند و نعوذ بالله اگر رعیت برگردند چه تدارک درین باب توان کرد ؟ پادشاه فرمودند که من از هیچکدام باک ندارم . حالا کاری با اثرات غیر مستقیم چنین تصمیمی نداریم که مثلاً سلطان سلیم خان اول در همتان اوقات که غازم لشکر کشیدن بخاک ایران و جنگیدن با پادشاه صفوی بود (در سال ۹۲۰ هجری قمری) قبل از حرکت فرمان داد و تمام پیروان مذهب شیعه را از هفت ساله تا هفتاد ساله در سرتاسر خاک و ولایات عثمانی سر ببرند و با بزنندان اندازند و مورخان نوشته اند که در آن موقع چهل هزار تن از شیعیان را بقتل رسانیدند و پیشانی مابقی را با آهن گداخته داغ کردند تا شناخته شوند (۱) .

ولی تردیدی نیست که در داخله خود ایران هم بسیاری از مردم بمیل و رغبت زیر بار مذهب تازه نمیخواستند بروند و اگر کم کم شیعیان واقعی با عقیده و با ایمان گردیدند و حتی کار را بجائی رساندند که نکفتنش بهتر از گفتن است در باطن ناراضی و ناراحت بودند و این کیفیت خود ممکن بود از عوامل ضعف باطنی باشد و با انحطاط و انقراض دودمان صفوی کمک برساند و لو قبول نمائیم که در اواخر آن دوران تأثیر این مسئله بسیار ضعیف و حتی بلکه کالعدم گردیده بود .

خطرات و زیان قزلباش . این طایفه در دوره سلطنت صفویان

علی الخصوص تا زمان شاه عباس بزرگ کم کم بلای جان ایران و ایرانیان شده بودند و وجود و اقتدار و مداخله آنان را در امور مملکتی میتوان یکی از اسباب عمده و اساسی انقراض صفویه بشمار آورد .

(۱) حاشیه ۳ - نقل از «تاریخ انقلاب الاسلام» ، نسخه خطی کتابخانه ملی

درباره قزلباش اطلاعات ذیل بنقل از کتاب نامبرده یعنی «زندگانی شاه عباس اول» بقلم استاد معظم آقای نصرالله فلسفی وضع و احوال آن دوره از تاریخ ما را روشن تر خواهد ساخت :

« در زمان شاه عباس ۳۲ طایفه یا اویماق مختلف از قزلباش در ایران زندگی میکردند (۱۶ اویماق راست و ۱۶ اویماق چپ) . این طوایف در سراسر کشور ایران پراکنده و دارای تیول و اراضی و املاک پهناور شده بودند . عده افراد قزلباش در زمان شاه عباس بزرگ در حدود هفتاد هزار نفر بود (۱) و ازین عده نزدیک پنجاه هزار تن بسرپازی و کارهای لشکری مشغول بودند و زندگانی ایشان بخرج خزانه شاه و یا از جانب امیران و حکام و سرداران بزرگ قزلباش اداره میشد .

تازمان شاه عباس حکام ایالات و ولایات و شهرهای ایران همه از میان سران قزلباش انتخاب میشدند . حکام ولایات بزرگ مانند آذربایجان و فارس و خراسان را «بیگلریگی» میگفتند که در کار خویش استقلال تمام داشتند و از شاه در امور داخلی ایالت خویش هیچگونه فرمانی نمی پذیرفتند و فقط در موقع جنگ با تمام یا قسمتی از سپاهیان خود بیاری او میرفتند و در سال نیز مقداری نقد و جنس بعنوان پیشکش و هدیه برای او میفرستادند، می پرسید علت بدگمانی شاه عباس نسبت بقزلباشها چه بود . در کتاب «زندگانی شاه عباس اول» فصل مخصوص آمده است که جواب این سؤال را بتفصیل می دهد و ما شمه ای از آن را در اینجا نقل مینمایم:

«شاه عباس از آغاز جوانی شنیده و شاهد بود که آنچه پس از مرگ جدش شاه طهماسب بردولت صفوی گذشته و می گذشت همه در خیانت و خودرانی و نفاق و بی اخلاصی سرداران قزلباش است . شنیده بود که چگونه سران قزلباش

۱- نباید فراموش نمود که هر قزلباش به نسبت اعتبار و مقام خود زیردستان متعددی داشت که گاهی بصورت سپاهی در می آمد و همه نانخوار و مطیع و دست نشانده او بودند و ازینرو میتوان تعداد هفتاد هزار را باسانی به هفتصد هزار و بلکه بیشتر رسانید (ج.ز)

عش حیدر میرزا را با کمال قساوت و بی پروائی سر بریدند.... و میدانست که اگر همان سرداران عم دیگرش شاه اسماعیل را مسموم نکرده بودند پدر و برادرانش نیز کشته میشدند و حتی سرپرست مهربانش علیقلی خان شاملو خون خود او را نیز ریخته بود.

شنیده بود که چون مادرش با خیره سری و خودرانی سران قزلباش مخالفت کرد چگونه او را با کمال بی شرمی از آغوش شوهرش بیرون کشیدند و خفه کردند....

از اسرار مرگ برادر بزرگ خود حمزه میرزا آگاه بود و میدانست که چگونه سرداران بدنهاد قزلباش او را بدست دلاک بی سروپائی کشته بودند... او میدید که جنگهای خانگی و اختلافات سران سپاه «کشور قزلباش» را تجزیه کرده و از قدرت و نفوذ سیاسی و دینی «مرشد کامل» اثری باقی نمانده است. می دید که ازدورنگی و خیانت و فتنه جوئی و بی اخلاصی سران قزلباش دولت نیرومند صفوی بانقراض و زوال نزدیک است... میدید که سرداران سست عهد قزلباش او را و برادرانش را دستاویز کسب قدرت و حکمروائی خود ساخته اند. حالا باید ببینیم شاه عباس بزرگ چگونه از قدرت قزلباشها کاست و علم تسلط و استقلال آنها را رفته رفته بتدبیر و عقل و زور سرنگون ساخت. استاد نصرالله فلسفی در جواب این پرسش فرموده است:

شاه عباس همین که بدست مرشد قلی خان (۱) از کان دولت، یعنی کشندگان مادر و برادر خود و کسانی را که داعیه فرمانروائی و مداخله در امور سلطنت داشتند از میان برداشت بزبردستی خان استاجلو [یعنی مرشد قلی خان] راهم کشت و خود را از بند حکومت او آزاد ساخت و سپس... از دو روئی و نفاق و جاه طلبی امیران قزلباش برای درهم شکستن قدرت و سلب اختیار موروثی ایشان استفاده کرد و مقام و منصب هر یک از پیران لجوج خیره سر را جائزه کشتن

۱- شاه عباس بدستیاری و کفایت این مرد باسلطنت رسیده و مقام خود

را محکم ساخته بود (ج.ز).

وی ساخت و جوانان جاه جوی را با اینگونه جایزه‌های کلان بریختن خون پیران برانگیخت . . .

پادشاه بزرگی چون شاه عباس خوب میدانست که ملک بی لشکر نمیشود و لهذا پس از آنکه دست قزلباشان را کم کم از امور کشوری و لشکری کوتاه ساخت برای اینکه از خطر و نفوذ آنها بکاهد تشکیل سپاه مجهز و مرتب و مطمئن را از مهمترین کارهای خود دانست و با کوشش و همت هر چه تمامتر بدین کار پرداخت .

تا این جا مقدمه‌ای بود که هر چند قدری دراز گردید ولی گویا لازم بود و خالی از فایده نیست و اکنون به ذی‌المقدمه رسیده می‌گوییم که بدبختی و سیه روزی اصفهان عزیز ما (و حتی سرتاسر ایران) در حقیقت از عهد شاه سلطان حسین و بالخصوص دوره اخیر سلطنت او شروع گردید . این پادشاه در سال ۱۱۰۵ هجری قمری سلطنت رسیده و پس از سی سال سلطنت در سال ۱۱۳۵ بدست افغانهای مهاجم مخلوع و سرانجام در سال ۱۱۴۲ بدست اشرف افغان بقتل رسید. (۱)

از آنجائیکه این پادشاه با اصطلاح امروزها «قهرمان رسمی» (و یا لااقل یکی از قهرمانان عمده) کتاب «رستم‌التواریخ» است و اطلاع یافتن پاره‌ای از کیفیات زندگی و طرز فکر و رفتار و کردار او (و اطرافیان) کار تحقیق را دریافتن علل و اسباب انحطاط و افقراض صفویان آسانتر میسازد خالی از فایده نخواهد بود که پاره‌ای از مندرجات آن کتاب را در این گفتار بیاوریم .

«ادامه دارد»

۱- «رستم‌التواریخ» مکر رازی و پنج سال صحبت میدارد بدین معنی که پنجسالی را هم که شاه سلطان حسین مخلوع بود از سالهای سلطنت او بحساب آورده است .